

پاره‌های ایران شناسی

۱۸۸- اولین پول کاغذی در ایران

در کتاب‌های تاریخ نوشته‌اند که اولین پول کاغذی (= اسکناس) در ایران در ۱۳۰۹ ق برابر ۳۰ ژوئن ۱۸۸۹ م توسط بانک شاهنشاهی ایران (متعلق به رویتر انگلیسی) منتشر شده است؛ در حالی که سابقه چاپ اولین پول کاغذی در ایران به اواخر قرن هفتم هجری می‌رسد و آن چنین بود که گیخاتو ایلخان مغول ملقب به «ایرنجین تورچی» (به معنای جواهر الماس) در ۶۹۳ ق دستور چاپ اسکناس را که به آن «چاو» [= چاپ] می‌گفتند، صادر کرد. انتشار یک برگه‌ی چاپی / باسمه‌بی که از نیم درهم تا ده دینار قیمت‌گذاری شده بود، به جای سکه‌های نقره و طلا مورد اعتراض بازاریان و مردم قرار گرفت و سرانجام از گردونه خارج گردید. صاحب دیوان وقت به نام صدر احمد معروف به «صدر جهان وزیر»، در ترویج اسکناس = «چاو» اصرار داشت ولی پیشرفتی حاصل نکرد؛ چنان که شاعری در هجو صدر جهان گفته است:

شنیدم من که گیخاتو، شه نیکو سیر روزی

چنین گفت از ره شفقت به احمد صاحب‌دیوان

همی خواهم که تا شهر خراب آباد زنگان را

کنی ماننده‌ی تبریز نزهتگاه و آبادان

زمین بوسید کاین نشود ولی تبریز خرم را

چو فرمایی به یک ساعت کنم ویران‌تر از زنگان

۱۸۹- فرامرز پایور

استاد فرامرز پایور از چهره‌های برجسته‌ی موسیقی اصیل و ملی ایران که شرح حال او را قبلاً در مجله چاپ کرده‌ایم، در آذر ۱۳۸۸ بدرود حیات گفت.

استاد پایور از نوازندگان چیره‌دست و صاحب سبک سنتور در ایران بود. او با همکاری استادان آواز بزرگی چون محمدرضا شجریان، شهرام ناظری، قوامی و دیگران آثار گرانبهایی در زمینه‌ی موسیقی ملی اصیل ایران خلق کرد که برای همیشه در خاطره‌ها جاودان خواهد ماند. پایور، در یازده ساله‌ی پایانی عمر به علت سگته مغزی در منزل بستری و از فعالیت‌های هنری دور بود. وی تنها هنرمند و نوازنده‌ی چیره‌دست سنتور از شاگردان ممتاز استاد

ابوالحسن صبا بود که در عرصه‌ی موسیقی ملی و اصیل ایران تا اواخر ۱۳۷۵ فعالیت‌های هنری فراوانی داشتند. استاد پایور از موسیقی‌دانان بزرگی بود که در کنار مفاخر موسیقی ایران چون استاد بهاری، استاد طهرانی، استاد جلیل شهنواز، استاد صبا، استاد کسایی و تاج اصفهانی به اجرای به یاد ماندنی موسیقی ایرانی در دنیا پرداخته‌اند.

جنازه‌ی او را شاگرد وفادارش استاد سعید ثابت به نشانه‌ی ادای احترام با دستان خود در آرامگاه ابدی‌اش گذاشت و در مراسم بزرگداشت او در مسجد شهرک غرب، استاد مهندس همایون خرم سخنرانی کرد.

۱۹۰- سیف‌الله وحیدنیا

استاد سیف‌الله وحیدنیا، متولد ۱۳۰۵ شمسی در اصفهان، لیسانسیه‌ی حقوق از دانشگاه تهران و فارغ‌التحصیل دوره‌های تکمیلی علوم اداری و روزنامه‌نگاری و بیمه از دانشگاه‌های فرانسه، مؤلف و مورخ شهیر، صاحب امتیاز و مدیر مجله‌های ادبی و تاریخی **وحید و خاطرات**، مدیر سازمان انتشارات وحید، رییس انجمن ادبی وحید، نماینده‌ی ادوار ۲۱، ۲۲ و ۲۳ مجلس شورای ملی از لنجان اصفهان، عضو پیشین شورای کتابخانه‌ی مجلس، بزرگ‌خاندان زنده‌یاد استاد وحید دستگردی، از رجال قدر اول فرهنگی، ادبی و مطبوعاتی ایران در هفته‌ی اول دی‌ماه ۱۳۸۸ از دنیا رفت.

در مجلس یادبود او که در روز جمعه ۱۱ دی ۱۳۸۸ در شهرک غرب از سوی خاندان خوب او برگزار شد، افزون بر خویشان و بستگانش، چهره‌های دانشگاهی، مطبوعاتی، ادبی و فرهنگی بسیاری حضور یافته بودند، از جمله: دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، حسین شهبورانی، یحیی صادق‌وزیری، دکتر علینقی منزوی، رحیم زهتاب‌فرد، منوچهر سعید وزیری، حسین بنی احمد، فضل‌الله کاسمی، دکتر کیومرث وثوقی (روشن)، دکتر منوچهر کالالی، احمد ناظمی، دکتر منوچهر مؤتمنی طباطبایی، مهندس کریم معتمدی، محمد کشاورزبان، مهدی امیرسرداری، دکتر حسین تجدد، رضا سجادی، اسفندیار معتمدی، ادیب برومند، ضیاء مصباح، مهندس ایرج حسابی، سعید یگانه، مهندس رضا کلهر، مهندس علیرضا دره، دکتر اکبر کرامت، احمد سمیعی، مرتضی رسولی پور و...

از مرحوم دکتر وحیدنیا چندین مقاله در **ماهنامه‌ی حافظ** چاپ شده بود که آخرین آن‌ها با عنوان «خانه‌ی مشروطیت در اصفهان» مندرج در **حافظ** شماره‌ی ۵۸ (بهمن ۱۳۸۷) در مجلس بزرگداشت او به حاضران اهداء شد.



دکتر علی گل زاده غفوری، متولد ۱۳۰۲ در قزوین، در ۱۳۴۵ که ما وارد دانشکده‌ی حقوق دانشگاه تهران شدیم، یکی از چند نفر دانشجوی معمم دانشکده‌ی ما بود. از بین دانشجویان معمم دانشکده‌ی حقوق - البته مقدم بر ما - اول از همه از سید موسی صدر (امام موسی صدر)، دکتر سیدحسین صفایی و دکتر اکبر صادقی باید یاد کرد. در مهر ۱۳۴۵ که ما به دانشگاه رفتیم، چند نفر با لباس روحانی در شمار دانشجویان حقوق بودند: دکتر مهدی شهیدی دانشجوی دوره‌ی دکتری بود، یکی دو سال پایین‌تر از او دکتر علی گل‌زاده‌ی غفوری و بعد یک سال بالاتر از ما آقای سید محمد خامنه‌ای، بین هم‌کلاسی‌های ما (ورودی‌های ۱۳۴۵) تنها دانشجوی معمم مرحوم آقابراهیم شبیری زنجانی و یکی دو سال پایین‌تر از ما آقای دکتر حسن روحانی بودند.

باری، دکتر علی گل‌زاده غفوری پس از تحصیلات حوزه‌یی در قزوین و قم و تهران به نجف رفته بود و در بازگشت از نجف، به تحصیلات جدید روی آورده بود و نخست در وزارت آموزش و پرورش به شغل آموزگاری استخدام شده بود. سپس حین خدمت با شرکت در کنکور در رشته‌ی حقوق قضایی قبول شد و لیسانس گرفت و آن‌گاه در تدوین کتاب‌های درسی دینی = تعلیمات دینی با مرحومان سید رضا برقی، شهید دکتر بهشتی و شهید دکتر محمدجواد باهنر همکاری کرد و علاوه بر آن‌ها، کتاب‌های فراوانی با نگاهی نو و اجتماعی / سیاسی در باب اسلام نوشت که اهم آن‌ها کتاب **اسلام و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و انفال یا ثروت‌های عمومی** بود که کتاب اخیر را خودش به من داد.

دکتر گل‌زاده غفوری، پس از انقلاب اسلامی از پیشتازان نظری و عملی انقلاب بود و در انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی در مرداد ۱۳۵۸ از تهران کاندیدا شد و پس از آیات سید محمود طالقانی، حسینعلی منتظری، دکتر بهشتی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی و آقای سید ابوالحسن بنی‌صدر بیش‌ترین رأی را آورد. وی هم‌چنین در اولین دوره‌ی مجلس شورای ملی (سپس اسلامی) به‌عنوان یکی از نمایندگان تهران انتخاب شد و در تیرماه ۱۳۵۹ در مقابل آقای هاشمی رفسنجانی و مهندس مهدی بازرگان و دکتر حسن حبیبی یکی از چهار کاندیداهای ریاست مجلس بود و در پی انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی با ۱۴۶ به ریاست مجلس رأی و گل‌زاده غفوری با ۱۵ رأی از مجموع ۱۹۶ رأی نمایندگان و تعویض نام مجلس از «مجلس شورای ملی» به «مجلس شورای اسلامی» در جریان انشقاقی که در بین انقلابیون رخ داد، گل‌زاده غفوری و دوستانش حضور در جلسات علنی و کمیسیون‌های مجلس را بایکوت کردند. اکثریت نمایندگان هم با طرحی متقابل، تصویب کردند که نمایندگانی که به عمد غیبت کنند، مستعفی شناخته می‌شوند. بدین‌گونه، آن مرحوم «مستعفی» تلقی و به کلی منزوی شد و عاقبت در ۱۱ دی ۱۳۸۸ در تهران روی در نقاب خاک نهفت.

دکتر محمدرضا جلالی نائینی که آخرین مقاله‌ی او در **ماهنامه‌ی حافظ** در اسفند ۱۳۸۷ چاپ شد، از رجال برجسته‌ی فرهنگی و اجتماعی و تنها عضو مؤسس جبهه‌ی ملی در حال حیات است که خدش حفظ‌کناد. جلالی نائینی در انقلاب ۱۳۵۷ سناتور انتخابی بود. وی در مجلس سنا یکی دو نطق آتشین علیه حکومت نظامی قبل و بعد از دولت شریف امامی کرد و عاقبت در روز سوم بهمن ۱۳۵۷ از سناتوری استعفا داد. (روزشمار تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۹۷)

یحیی سمیعان (۱۳۶۳-۱۳۷۵) که با نام مستعار «یحیی ریحان» از شاعران و روزنامه‌نگاران پیشکسوت آن زمان بود و سید ضیاء در ۱۳۰۱ او را به جرم حمله‌های تندش در نشریه‌ی **نوروز** به «تیمارستان» فرستاده بود، این غزل را به همین مناسبت برای این استاد ساخت:

مردم گشوده‌اند زبان بر ثنای تو
ای سرور عزیز که جانم فدای تو
آید همواره روح خالایق به اهتزاز
خوانند در جریده‌ی چو نطق رسای تو
هان ای جلالی ای شه اقلیم معرفت
در فضل و در ادب نرسد کس به پای تو
شاید که وا شود گره از کار مملکت
اندر قبال همّت و هوش و دهای تو
تو یکه‌تاز عرصه‌ی عشق و شهامتی
مردی چنین خجسته ندیدم سواى تو
هستی پناه و حامی مخلوق بی‌پناه
نازم به حسّ رأفت و صدق و صفای تو
بر مسند جلال و شرف باش استوار
نبود دگر کسی که نشنید به جای تو
از حدّاعتدال مشو خارج ای عزیز
هرچند پاسدار تو باشد خدای تو
جان و تن تو دور ز رنج و ملال باد
باشد علاقه در دل ریحان برای تو

خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

طیب، ادیب، شاعر، مورخ و سیاست‌پیشه‌ی مقتول

دکتر جواد وهاب‌زاده

عضو هیأت علمی دانشکده‌های پزشکی اردبیل

در عرصه‌های فوق‌الذکر تلاش مستمر داشته که به نمونه‌هایی در زیر اشاره می‌شود:

الف: ایجاد شهر سلطانیه در نزدیکی زنجان و انتقال پایتخت از تبریز به شهر جدید. تخصیص منطقه‌ای به مراکز مهم شهری در این شهر که منطقه‌ی «رشیدیه» نامیده می‌شد.

ب: مسجد و گنبد معروف سلطانیه: این مسجد و مخصوصاً گنبد آن از شاهکارهای معماری جهان و دارای شهرت و شناسنامه‌ی بین‌المللی است. ظاهراً آرامگاه سلطان محمد خدابنده معروف به اولجاتیو در این مسجد قرار دارد.

ج: بنیان ربع رشیدی در تبریز: متشکل از مجموعه‌ی ساختمان‌هایی در آخر محله‌ی شش کلان و دامنه‌ی کوه سرخاب که در آن زمان منطقه‌ی بسیار مصفاً در میان انبوه درختان و باغ‌ها بوده است. ساختمان‌های ربع رشیدی از وسعت و عظمت خاصی برخوردار بوده و شامل مدرسه (دانشگاه)، کتابخانه، بیمارستان، ضرابخانه، کارخانه‌های نساجی و کاغذسازی و خانقاه و مسجد بوده است. از آن‌جا که خود خواجه قبل از هر مقام و منصب دیگر، طیب بود در توسعه‌ی دارالشفاء (بیمارستان) ربع رشیدی اهتمام کامل داشته به طوری که علاوه بر ۵۰ پزشک، تعداد قابل توجهی جراح نیز از هند و مصر و چین و شام در این بیمارستان فعالیت داشتند و خواجه رشیدالدین خود بر اداره‌ی امور آن نظارت داشته است.

سرانجام خواجه

یک سال بعد از فوت سلطان محمد خدابنده، جانشین اش یعنی سلطان ابوسعید بهادرخان در اثر سعایت دشمنان، خواجه را از وزارت عزل می‌کند و از سلطانیه به تبریز می‌فرستد و یک سال بعد او و پسرش خواجه ابراهیم را به اتهام مسموم کردن پدرش به طرز فجیعی در نزدیکی تبریز به قتل می‌رساند به این ترتیب که ابتدا ابراهیم را پیش چشم پدر گردن می‌زنند و سپس خواجه رشیدالدین پیر را به دو نیم می‌کنند و به این ترتیب دفتر زندگی این طیب مدبر بسته می‌شود هرچند که نام و آثارش هنوز پا برجا و ماندنی است. ■

□ یکی از طبیبان سیاست‌پیشه‌ی که نه تنها جان خود بلکه جان پسر ۱۶ ساله‌اش را نیز در عرصه‌ی سیاست از دست داد، خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. او در سال ۶۲۶ هجری شمسی در همدان به دنیا آمد و در سال ۶۹۷ در سن ۷۱ سالگی در نزدیکی تبریز به قتل رسید. ایام کودکی و جوانی خود را در شهر همدان گذراند و در همان شهر به تحصیل طب پرداخت و کسوت طبابت پوشید و در سایه‌ی برخوردارگی از کیاست و حذاقت، پزشک مخصوص پادشاه مغول اباقاخان شد و از برکت فضل و تدبیر والای خود به منصب وزارت سه تن از پادشاهان مغول یعنی غازان خان و برادر او سلطان محمد خدابنده و پسر خدابنده یعنی سلطان ابوسعید بهادرخان نایل شد و سال‌ها بر مسند سیاست و وزارت تکیه زد. او علاوه بر طبابت و سیاست در عرصه‌های دیگر نیز به موفقیت‌های بزرگی دست یافت که در این نوشته اشاراتی بر آن‌ها خواهد رفت.

۱- تسلط بر چندین زبان: در کنار زبان فارسی بر زبان‌های عربی، ترکی و مغولی نیز تسلط داشت و آثاری از خود در این زبان‌ها خلق کرده است.

۲- تألیفات علمی: در زمینه‌های طب، بیماری‌های گیاهی، کشاورزی، آبیاری، مواد معدنی کتابی به نام «الاجار و الآثار» دارد.

۳- تاریخ نگاری: شاید مهم‌ترین و معروف‌ترین اثر او کتاب «جامع‌التواریخ» است که در سال ۶۸۸ شمسی تألیف کرده و کتاب دیگری نیز به نام «تاریخ غازانی» تدوین کرده است و این آثار او را در زمره‌ی مورخین بزرگ قرار داده است.

۴- تفسیر: کتاب «مفتاح‌التفسیر» در بیان فصاحت قرآن.

۵- ادبیات: تألیف کتاب‌هایی چون لطایف‌الحقایق، بیان الحقایق، مکاتبات رشیدی، رساله‌ی سلطانیه، مراسلات عرفانی و کلامی و منش‌آت او گذشته از جهت ادبی فواید تاریخی بسیار نیز دارد.

۶- شعر: در جنب آثار قلمی از شعر و شاعری نیز بی‌نصیب نبوده و دو بیت زیر نمونه‌ای از اشعار اوست:

پیریم ولی بخت مساعد آمد هنگام نشاط و طرب و ناز آمد
از زلف دراز تو کمندی فکنیم بر گردن عمر رفته تا باز آید

۷- تلاش در آبادانی، ترویج دانش و بهداشت و درمان.